



اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، سطر ۱۲۸۹

آنچنان کز نیست در هست آمدی
هین بگو چون آمدی مست آمدی

راههای آمدن یادت نماند
لیک رمزی بر تو بر خواهیم خواند

هوش را بگذار وانگه هوش‌دار
گوش را بر بند وانگه گوش‌دار

نه نگویم زانک خامی تو هنوز
در بهاری تو ندیدستی تموز

این جهان همچون درختست ای کرام
ما برو چون میوه‌های نیمخام

سخت گیرد خامها مر شاخ را
زانک در خامی نشاید کاخ را

چون پخت و گشت شیرین لب‌گزان
سسست گیرد شاخها را بعد از آن

چون از آن اقبال شیرین شد دهان
سرد شد بر آدمی ملک جهان

سخت‌گیری و تعصب خامی است
تا جنینی کار خون‌آشامی است

چیز دیگر ماند اما گفتنش
با تو روح القدس گوید بی منش

نه تو گویی هم بگوش خویشتن
نه من ونه غیرمن ای هم تو من

همچو آن وقتی که خواب اندر روی
تو ز پیش خود به پیش خود شوی

بشنوی از خویش و پنداری فلان
با تو اندر خواب گفتست آن نهان

تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق
بلک گردونی و دریای عمیق

آن تو زفتت که آن نهصدتوست
قلزمست و غرقه گاه صد توست

خود چه جای حد بیداریست و خواب
دم مزن والله اعلم بالصواب

دم مزن تا بشنوی از دم زنان
آنچ نامد در زبان و در بیان

دم مزن تا بشنوی زان آفتاب
آنچ نامد در کتاب و در خطاب

دم مزن تا دم زند بهر توروب
آشنا بگذار در کشتی نوح

همچو کنعان کشنا می کرد او
که نخواهم کشتی نوح عدو